



(خانم بهار سعید همراه با استاد امان الله حیدر زاده و پیکره ی خانم بهار سعید)

پرسش و پاسخ با شاعره بی نظیر خانم بهار سعید

خانم بهار سعید زن شایسته ی و چون بهار در میان زنهای کشور درخشش خاص دارد و نظراتش میتواند تغییر دهنده ی نظرات سابق کشور گردد. اشعار زیبای آن در تاریخ زندگی کمتر نظیر دارد و تا به حال به جز از دو زن رابعه بلخی و فروغ فرخزاد کسی دیگری را نمی شناسیم و خانم بهار سر آمد آنهاست. اشعارش نمونه ی بارز از فهم و درایت یک انسان است. انسانی که با گذشته ی ننگین طبقه زن برای همیشه ویدا گفته است و طرز تفکر آنرا که نو و تازه است میتوان از نویشته ها و آثارش فهمید و درس انسانی گرفت.

پرسش: شیوه ی نگارش شعر شما را در تاریخ زندگی جهان به استثنا چند زن مثل رابعه بلخی فروغ فرخ زاد زن دیگری این قدرت و توانایی را ندارد شما از یک کشور عقب مانده چگونه صاحب این نظر شدید؟

بهار سعید: با درود های فراوان به شما آقای معاصر و همه خوانندگان گرامی ، می خواهم هرچه کوتاه تر به پاسخ ها بپردازم.

پاسخ: اگر در پهنه ی جهانی بنگریم سخن سرایان بسیار پیشینه به نوشتن بی ترس احساس زنانه دست زده اند که دست کم میتوان تا زمان بلتیس یونانی دور برویم.

ولی اگر از زنان پارسی زبان بگویم از دید گاه من رابعه ی بلخی این دلیری را در زمان خود آغاز نموده است گرچه سروده های او را برادرش از میان برد مگر همان چند تایی که در دست است گواه این می تواند باشد که با درنگر داشت جایگاه زن آن زمان و بند زنجیر های آن روزگار او احساس خود را با زنانه ترین شیوه و بی ترس به سرودن گرفته و همان سنت شکنی های «فروغ فرخزاد» را با درنگر داشت زمان خویش نموده، گویا «فروغ» زمان خویش بوده است.

هنگامی که به سراینندگان امروز می رسم فروغ فرخزاد بی پروا از زنجیر و زولانه های مرد سالاری و دین سالاری دست به این شورش دلیرانه زده، خویش و زن را آنگونه که خواسته آزاده به بیان نشسته تا آنجا که از میان مردم زمان خویش بیرون رانده شد (البته جدا از گروه دانا و اندکی که کارکرد های او ارج می گذاشتند)

درباره ی خود اگر بگویم: در آغازی که عاشقانه سرودن در من بیدار شد نا آگاهانه از دیگران، به این کار دست زدم زیرا دل خویش یا دخترک نو جوانی را می سرودم، من که ازده سالگی سرایش را آغاز نمودم کسی در خانواده نمیدانست که من می سرایم در آموزشگاه هم نظمکی که در پایان مقاله های خواسته شده ی آموزگار می افزودم میدیدم که شاگردان دیگر این کار را نکرده اند نظمک خود را پنهان می کردم زیرا می پنداشتم که همه همان گونه که میتوانند مقاله بنویسند نظم هم بنویسند

مگر این کار را ننموده اند پس برین برآیند می رسیدم که کار من بیجا بوده؛ ازین رو سرودن های من تا زمانی زیادی پنهان ماند، روی این آوند(دلیل) از شما چه پنهان برای رهنمایی و یا انگیزش من در این راه کسی کتاب چکامه بی به دستم نداد پس به آسانی می توانم بگویم که من یگ گیاه خود رو هستم.

بیگمان این پرسش پیش می آید که: پس چگونه سرودن را دانستم؟

باید گفت که همان نظم های دفتر های درسی آموزشگاه مانند:

موشکی ره به جوال گندم داشت

چشم خود را به مال مردم داشت (که تا امروز هم به یاد دارم)

و یا:

مژده که آمد بهار

سبزه و گل بی شمار

و یا

بشنو از من قصه ی نجار را

می کند با شوق او این کار را

آموزگاران من درین راه بوده و پسان ها برنامه های ادبی رادیو.

پیش از آن که دانشجوی دانشکده ی ادبیات دانشگاه کابل شوم باز هم نا آگانه به برهنه سرایی که بیرون سرودن دل یک دوشیزه ی جوان کشور و روزگار من بود یا بهتر بگویم خود راستین خویش را دنبال می نمودم ، مگر پس از زمانی این روش را آگاهانه پیش گرفتم.

پرسش: نظرات کهنه که بالای مرد و زن افغان حاکم است و در تحول جامعه اثر منفی دارد چگونه میتوانید افکار مردم را تغییر داد؟
پاسخ: با دریغ باید گفت که امروز در میهن ما کهنه گرایی ها هر روز بیشتر و بیشتر می گردد و به نام دین، مذهب، غیرت، ننگ و ناموس، عنعنه ووو... بند و زنجیر های دیگر؛ کودکان در دامن مادر که نخستین آموزشگاه آدمی است مغز شویی می شوند تا آن جا که زیر این فرهنگ زن ستیزی خود زن ها هم زن ستیز بار می آیند، از همان گهواره رفتار و کردار مادر و پدر ها با کودک دختر و پسر دو گونه است خواهر باید فرمانبردار برادر باشد برادر باید آزادی های بیشتر از خواهر داشته باشد و کمی بالا تر اگر برویم مادر باید فرمانبردار پدر باشد به ویژه در کشور های اسلامی ، زیرا پدر نفقه می آورد پس او باید برتر و با ارزش تر از مادر باشد مگر کسی نمی پرسد که چرا کار بیست و چهار ساعته ی مادر(یا این کارگر بی مزد) با بار داریهای پی در پی و پرورش همزمان بیشتر از 6 کودک، ارزش کمتر از کار هشت ساعته ی پدر دارد؟.

همچنان هیچ کس نمی پذیرد که ارزش زن و مرد در پیکر هستی به یک اندازه مهم است زیرا بی یکی از این ها آفرینش از کار می ماند درست همان گونه که در پیکر آدمی کارکرد «جگر» و کارکرد «دل» جدا گانه است هرکدام کار ویژه ی خود را دارد مگر هیچگاهی نمی توان گفت که «دل» از «جگر» و یا «جگر» از «دل» برتر است هرکدام برای کار جداگانه آفریده شده و گونه ی کار دلیل بر برتری یکی بر دیگر نبوده پیکر آدمی بی یکی از این ها میمیرد.

از دید من مردم تا خود دانا نشده و کارکرد های همدیگر را در خانواده ارجگذاری ننمایند، به دختر و پسر حقوق برابر ندهند، هردو را یکسان از آموزش و دانش بهره مند نسازند در چپبره(اجتماع) هم پیشرفتی دیده نخواهد شد زیرا خانواده کوچکترین یکه ی (واحد) چپبره می باشد.

به گفته ی فردوسی بزرگ: « توانا بود هر که دانا بود »

پرسش: خانم های که در کشور تحصیل کرده اند فروان اند،باید نظرات آنها را در بسیار مسایل تغییر بدهید و این وظیفه را چگونه انجام میدهید؟

پاسخ: بله شما درست می فرمایید بانوان با دانش در کشور ما بسیارند مگر افسوس که زیر فرهنگ ستم سالاری ها (قانون غلبه ی قوی بر ضعیف) پرورش شده و خویش هم یا که این فرهنگ را پذیرفته و ستم پذیر بار آمده اند و یا اگر بخواهند خود را ازین بد بختی ها رهایی بخشند درگام نخست خانواده و سپس چپیره (اجتماع) بر سر شان خواهد زد. برای یکسو گذاشتن این فرهنگ ستم سالاری نخست باید مردان کشور خویشتن را از ننگ و ناموس سالاری ، عنعنه سالاری، جنسیت سالاری، خودخواهی سالاری، دین سالاری ، غیرت سالاری و سرانجام هر سالاری رهایی بخشند و بپذیرند که این پدیده ها باید در خدمت آدمی باشد نه آدمی در خدمت این پدیده ها، زیرا پدیده ی که برای آدمی بدبختی بار آورد همان بهتر که به همان زمانی های که آفرینشگرش بوده گذاشته و خود به پیش گام بردارند پس بی همکاری هر دو جنسیت پیروزی بدست آمدنی نیست.

پرسش: اشعار تان زیباست و کاملن نظرات تازه دارد برای همنوان خود این شیوه را چگونه باید تدریس کنید و بفهمانید؟

پاسخ: از دیدگاه من هر هنرمند، نویسنده، سخن سرا ووو... باید روش تازه ی خود را داشته و برای دیگران پدیده های تازه و نو پیشکش نماید زیرا اگر کارش تازگی نداشته و داشته های دیگران را با کمی دگر گونی بیرون دهد من آن را هنر نه بلکه پیروی، مانشگری (تقلید) می پندارم که بسیار زود از میان خواهد رفت ، زیرا مردم همان آفرینشگر آغازینش را بیشتر می پسندند تا تقلید گرش را . پیغام هنر راستین « رهنمایی است نه پیروی » از این رو به نگر من هر هنر مند و خامه بدست در گام نخست باید خود راستین خود باشد که روی این آوند من نمی توانم آموزگار کسی باشم جز این که بگویم مانشگری(تقلید) را باید یکسو گذاشت.

پرسش: میگویند در امریکا پیکره شما را ساخته اند؟ در رابطه معلومات بدهید.

پاسخ: بله پروفیسور استاد امان اله حیدر زاد با چیره دستی تمام مهربانی نموده و پیکره ی از من ساخته اند

پس از آن که نخستین دفتر چکامه ی من به نام « شکوفه ی بهار » در سال 1994 ترسایبی از چاپ برون شد در سال 1995 یک پوشانه ی آن بدست استاد حیدر زاد رسیده بود البته من از استاد امان اله حیدر زاد و این که در کجا زندگی می کردند آگاهی نداشتم دفترم را کسی دیگر برای شان رسانده بود. در سال 1996 روزی تلفون زنگ زد من که پاسخ دادم از آن سو شنیدم که استاد خویش را برای شناسایی نموده و گفتند که دفتر سروده هایت را کسی برایم فرستاده و من آن را تا پایان خواندم در این میان سروده ی « چشمان مرا به بلخ زیبا ببرید » مرا آن گونه پسند آمد که اشک در چشمانم پدیدار شد و خواستم که پاسخی برای این سروده بنویسم قلم بر دست به اندیشه ی این که چه بنویسم و چگونه بنویسم ؟ ناگهان دیدم بروی کاغذ نگاره بی از تو کشیده ام و این برایم انگیزه ی شد که تندیس ترا بسازم پس ازت خواهش می کنم که برایم چند پارچه رُخش(تصویر)ت را به گونه ی دور خوردن بفروست تا من کارم را آغاز نمایم چون کسی را که من بخواهم ارجگزاری نمایم در زمان زندگی اش می نمایم»

هنگامی که گوشی را گذاشتم بسیار هیجان زده شدم زیرا برای نخستین بار با استادی که تنها از او نامی شنیده بودم آشنا شدم و دوم هم برای این که میخوانند تندیس مرا بسازند بهتر بگویم تندیس مرا نه بلکه تندیس کسی را که سروده هایش را این گونه با دید بلند ارجگزاری می نمایند، برای من ارجگزاری از سوی استادی به چیره دستی پروفیسور حیدر زاد بسیار با ارزش بود. از خوشی بسیار ناگهان این چهارپاره را نوشتم

پسند آمد ترا استاد این ره

که طبع من سخن را می تراشد

بیا زیبایی بختم نگه کن

که دستان تو من را می تراشد

البته در آن گفتگوی تلفونی استاد فرمودند که دفتر « شکوفه ی بهار » را دارند ولی میخوانند که یک پوشانه(جلد) را با دستینه(امضاء) خودم داشته باشند من هم همین چارپاره را در آن دفتر نوشته و برای شان فرستادم.

در درازای که استاد روی تندیس کار می کردند نیاز به این بود که من هم چند بار در برابر شان باشم مگر با چیره دستی که دارند من دو باری که برای همایش های ادبی در نیویارک مهمان شده بودم در برابر استاد برای چند ساعت کوتاهی در پهلوی نیمکاره ی تندیس ایستادم و همین کوتاه زمان هم برای چیره دستی شان بسنده بود. البته در این روبرویی آقای سحر مهجور

با نجیب جان همسر شان، آقای جفایی و چند دوست دیگر هم آنجا بودند ما همه هنر نمایی استاد را با چشمان خود گواه بودیم که چه ژرف در هنر خویش فرو رفته چکامه خوانی ها، سخن گویی ها، پرسش و پاسخ ها و گاهی هم شوخی ها هیچ گونه رخنه ی و کارکردی در دستان تراشیده ی شان نداشت.

پس از آن که تندیس ساخته شد استاد گرامی در همایش با شکوهی در نیویارک گرد آمده از منش های ادبی و فرهنگی با پرده برداری، این تندیس بمن اهدا نمودند که من این کارکرد شان را از ته ی دل می ستایم نه برای این که این تندیس از من بود بلکه ارزش کار شان درین بود که اگر به کارکرد کسی باورمند باشد او را در زمان زندگی اش ارجگزاری می نماید گر چه که استاد جایگاه و شناسه ی جهانی دارند مگر تا آن جایی که من آگاهی دارم در کشور های شرقی نخستین هنرمندی هستند که دست به ساختن تندیس یک زن قلم به دست در زمان زندگی اش زده اند.

ناگفته نماند که استاد انگیزه ی ساختن تندیس را در شب پرده برداری هم برای مهمانان که همه فرهنگیان پارسی زبان بودند گفتند. این تندیس بار بار در نمایشگاه های امریکا و دیگر کشور های جهان در میان دیگر آفرینش های استاد به نمایش گذاشته شده است.

پرسش: قسمیکه که من اطلاع حاصل کردم شما برنامه ساز و گرداننده ی تلویزون بودید و علاقمند و اخلاصمندان زیاد داشتید و پروگرام شما را پر بیننده توصیف میکنند. چرا شما این مشغولیت خوب را ترک کردید؟

پاسخ: بله من برای 18 سال 2007 و 2008 ترسای در تلویزیون خراسان که از کالیفورنیا پخش می شد هفته ی یک بار برنامه ی ادبی به گونه ی زنده پیشکش می نمودم مگر این تلویزون چون پشتوانه ی پولی نداشت بسته شد.

در سال 2010 ترسای در تلویزیون «آریانا افغانستان» برای 16 ماه هفته ی یک بار برنامه ی ادبی به گونه ی زنده پیشکش می نمودم و همه ی کوشش من این بود که این برنامه در زآوری (خدمت) زبان پارسی باشد روی این آوند هنگامی که زندگی نامه ی سخن سرایان را می خواندم به جرز از واژه های پارسی هیچ واژه ی بیرونی را به کار نمی بردم. زمانی که سخن سرایان پیشینه را به شناسایی می گرفتم دشواری نداشتم البته نام ماه ها را که به پارسی میگفتم اگر یکی از مسؤلان آن جا می بود بر من خرده می گرفت که این نام ها را کسی نمی داند باید عربی آن را بگویم مگر من برای این که مردم آشنا شوند آن را به پارسی گفته سپس عربی آن را هم افزون می نمودم برای نمونه میگفتم «در ماه فروردین یا حمل» که با این هم به خرده گیری این که مردم نمیدانند یا حساسیت نشان میدهند روبرو میشدم مگر با فشاری من در این بود که «هنگامی که من یک برنامه ی آموزشی پیشکش می نمایم نمی خواهم که پیرو ناآگاهی و یا حساسیت مردم باشم زیرا برنامه ی آموزشی نباید دنباله رو مردم باشد بلکه مردم را راهنما باشد» از آن پس هر برنامه ی را که پیشکش میکردم به این گمان بودم که برنامه ی پایانی من است زیرا من نمی خواستم پیرو روش تلویزیون که همانا دنباله روی از مردم (یا بهتر بگویم بسیاری از پارسی ستیزان) است باشم. زمانی که سخن سرایان پسین را به شناسایی می گرفتم چون آن ها آموزش آموزشگاهی و دانشگاهی هم داشتند واژه های آموزشگاه، دانشگاه، دانشکده، دانشجو را هم بر این واژه های ناروا (ممنوعه) افزودم دیگر از توان تلویزون پا بسیار فراتر گذاشتم و در ماه جنوری 2012 ترسای سرپرست تلویزیون که تازه ترین برنامه ام را دیده بود بر من خرده ی این را گرفته و با ادب فراوان گله مند شدند که به گفته ی خودش «گرچه تو درست میگویی مگر پالیسی تلویزیون این را نمی پذیرد زیرا یا مردم حساسیت نشان میدهند و یا میگویند که ما گپ های بهار سعید را نمی فهمیم» (البته این سخن ها را پس از آن که مردم دلیل دست کشیدن من را پرسیدند در برنامه های زنده ی تلویزیونی نیز به همه هم گفتند)

چون برنامه ی من در زآوری (خدمت) به زبان و ادب پارسی دری بود و من هیچ واژه ی زبان دیگر را در برابر داشته های این زبان نمی پذیرفتم پس اگر این واژه ها در برنامه ی من راه نداشته باشد من هم دروازه ی برنامه را می بندم. از آن جایی که این یک ساعت برنامه در یک هفته برابم رایگان داده شده بود من دو گزینش داشتم یا که با روش تلویزیون سازگاری مینمودم یا که برنامه را می بستم، چون من زبانم را بسیار دوست دارم و در این باره نه خواهش پذیر و نه فرمان پذیر هستم از برنامه دست کشیدم. البته اگر برای این یک ساعت پول می پرداختم پالیسی این تلویزون برابم آزادی کاربرد هر واژه ی را میداد (گویا با خریدن یک ساعت پالیسی تلویزیون فهم و حساسیت پارسی ستیزان هم دگرگون می شد) مگر من پولی برای پرداخت نداشتم.

پرسش: در خانواده شما کسی چکامه میسراید؟ فرزندان نازنین تان در راه شما قدم گذاشته اند فرزندان خود را در این راه میبرید یا چطور؟

پاسخ: فرزندان من درین راه نرفته اند، همه ی خانواده ی من چه خواهر و برادرانم و چه فرزندانم مغز های ساینسی دارند. گر چه در کودکی فرزندانم همیشه برای شان آن نظم های دوران آموزشگاه خویش را بجای لالایی شبانه می خواندم که خوب هم یاد گرفته بودند مگر به چکامه هیچ دلچسپی ندارند

از میان هفت خواهر و برادر تنهای تنها من توانایی سرودن را دارم خواهر بزرگم که بسیار دوستدار چکامه است و در زمانی که من شاگرد آموزشگاه بودم سروده های دیگران را با آوای بلند می خواند و بیگمان که روی من بی درایش (تأثیر) نبوده است دسترسی به سرودن ندارد. همچنان در خانواده های پدر و مادرم هم کسی چکامه نمی سرود.

پرسش: درین روز ها چه کار کرد ها دارید؟

پاسخ: از کارکرد های کنونی من که پرسیده اید: افزون بر کار های روزانه کوشش دارم که دفتر سومی ام را آماده ی چاپ نمایم گرچه آماده است مگر هر زمانی که سروده یی را بازنگری می نمایم کمتر از دیروز می پسندم درست همانگونه که سروده های چاپ شده ام را، پس میخوانم که کمی روی آن ها کار کنم.

با سپاس بسیار از شما و از همه خوانندگان گرامی مجله ی زن.

شاد و پیروز باشید.

امان معاشر، خبرنگار آزاد